کسانی که از شیوه شهید بهشتی پیروی کنند از تهمت در امان نیستند

گفتگوی اختصاصی روزنامه جمهوری اسلامی با حجت‌الاسلام دکتر جواد اژه‌ای به مناسبت سی وچهارمین سالگرد شهادت آیت‌الله بهشتی

اشاره

حجت‌الاسلام والمسلمین جواد اژه‌ای فرزند آیت‌الله حاج شیخ علی محمد اژه‌ای در پنجم فروردین ماه سال ۱۳۲۷ در اصفهان به دنیا آمد. وی پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی که موجب آگاهی اطرافیان و اعضای خانواده از هوش و استعداد سرشار او شد به تحصیلات حوزوی مشغول گردید و در عین حال تحصیلات دانشگاهی را تا سطوح تکمیلی پیگیری نمود. حجت‌الاسلام اژه‌ای مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد روانشناسی را از دانشگاه اصفهان اخذ کرد و سپس برای ادامه تحصیل به کشور اتریش رفت و دکترای روانشناسی تجربی خود را از دانشگاه دولتی وین اخذ نمود. حجت‌الاسلام اژه‌ای که با آیت‌الله شهید بهشتی نسبت فامیلی، هم از ناحیه پدری و هم از ناحیه مادری، داشت، با یکی از دختران آیت‌الله بهشتی ازدواج کرد.

پس از پیروزی انقلاب، وی مدتی رئیس سازمان بهزیستی کشور بود و بعد از آن در سمت معاونت فرهنگی نخست‌وزیر مشغول به کار گردید و در همین سالها پیشنهاد تشکیل سازمان استعدادهای درخشان را ارائه داد و پس از تشکیل این سازمان تا سال ۱۳۸۷ مسئولیت مدارس سمپاد را برعهده داشت که در این سال و در دولت محمود احمدی‌نژاد پس از جوسازی‌های بسیار که علیه وی صورت گرفت از این مسئولیت کنار گذاشته شد.

حجت‌الاسلام اژه‌ای در حال حاضر علاوه بر مدیریت گروه در دانشکده روانشناسی علوم تربیتی دانشگاه تهران، نمایندگی ولی‌فقیه در امور دانشجویان ایرانی اروپا و آمریکا را نیز برعهده دارد.

آنچه پیش‌رو دارید، گفتگویی است پیرامون شخصیت آیت‌الله بهشتی به مناسبت سالگرد شهادت آن شهید که با ایشان انجام داده‌ایم.

***

*** شهید بهشتی یک سری خصوصیات معقولی داشت که به چشم نیامد، ویژگی خاص شهید بهشتی، عرفان ایشان بود. آقای بهشتی به معنای واقعی یک عارف بود و پدرم نقل می‌کردند که ایشان بعد از اذان به نماز می‌ایستادند و وقت نماز حواسشان هیچ جای دیگری نبود**

*** با تشکر از وقتی که به ما دادید، همانطور که مطلعید در آستانه هفتم تیرماه سالروز انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی قرار داریم که در آن فاجعه شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی و ۷۲ تن از یاران انقلاب به شهادت رسیدند و خدمت شما آمده‌ایم که تا در این باره گفتگو کنیم. طبعا اولین سوالی که به ذهن می‌رسد اینست که جنابعالی چگونه با شهید بهشتی آشنا شدید؟**

– تشکر می‌کنم از روزنامه ثابت قدم جمهوری اسلامی که در این وزش‌های تندبادهای راست و چپ، اصول خود را در طی این سال‌ها حفظ کرده است و آنهایی هم که منصف هستند قبول دارند که به این ثابت قدمی پافشاری می‌کند.

باید از دو زاویه موضوع را مطرح کنم. قبل از انقلاب ارتباطات، ارتباطات ارزشی و باوری بود یعنی کسانی که با هم در یک مجموعه رفت و شدی،گعده‌ای و فکری را تشکیل می‌دادند براساس باورها بود. و نقش فامیلی در این قضیه تاثیر نداشت. ولی از آنجایی که شاید شما مطلع نباشید عرض می‌کنم که خواهر مرحوم آقا میرمحمدصادق خاتون آبادی، پدربزرگ آقای بهشتی مادر پدر بنده نیز بود، یعنی پدر بنده، پسر عمه آقای بهشتی بود و از طرفی مادر من دخترخاله آقای بهشتی بود. وقتی امام(ره) را به تهران تبعید کرده بودند، به همراه مادربزرگم که عمه آقای بهشتی بودند آمده بودیم تهران که آقای بهشتی به دیدن عمه‌شان آمدند که این ملاقات اولین دیدار بنده با آقای بهشتی بود. البته قبل از این هم در مراسم ترحیم مادرآقا میرمحمدصادق که یک بانوی وزین و باشکوهی بود به طوری که برخی از علما مانند آیت‌الله مدیسه‌ای اجازه دریافت وجوهات را به ایشان داده بود او را دیده بودم اما کم سن وسال بودم.

*** در زمان دیدار اولتان با شهید بهشتی چند سال داشتید؟**

– تقریبا اول دبیرستان بودم. تا اینکه آقای بهشتی سال ۱۳۴۹ از سفر هامبورگ برگشتند. ۵ سال بعد از آنکه از سال ۴۶ دانشجو شده بودم در اصفهان کانون علمی و تربیتی جهان اسلام را راه انداختیم. یک چیزی شبیه حسینیه ارشاد و شاید هم متنوع‌تر چون سخنرانی‌های حسینیه ارشاد کم تنوع‌تر از کانون بود. زیرا از همه جای ایران برای سخنرانی دعوت می‌کردیم و خیلی از بزرگان مانند شهید هاشمی‌نژاد، شهید باهنر و...برنامه‌های تابستانی کانون را پر می‌کردند. بعد از اینکه آقای بهشتی برگشتند یک گزارش ۵ ساعته در حسینیه ارشاد داشتند و ما از ایشان برای سخنرانی در کانون دعوت کردیم. سخنرانی بسیار جالبی داشتند که همان تهمت‌های سنی بودن در آن مراسم مطرح شد که می‌گفتند آیا دعوت شما از برادران اهل تسنن برای داشتن روابط حسنه کم توجهی به اهل بیت نیست؟

*** آیت‌الله بهشتی پس از بازگشت از آلمان به دعوت ما که کانون علمی و تربیتی جهان اسلام را در اصفهان راه انداخته بودیم، سخنرانی بسیار جالبی داشتند که در پی آن تهمت‌های سنی بودن در آن مراسم مطرح شد و می‌گفتند آیا دعوت شما از برادران اهل تسنن برای داشتن روابط حسنه کم توجهی به اهل بیت نیست؟**

*** این تهمت‌ها از جانب چه کسانی مطرح شد؟**

– در آن موقع شرایط سختی حاکم بود. به خاطر دارم که اخوی بنده به این افراد اصطلاح «ولایتیون موشه دایانی» را اتلاق می‌کرد، یعنی آنقدر این‌ها با اهل تسنن بد هستند که حاضرند با اسرائیل همکاری کنند. البته بعد از قضایایی که بین شیخ شلتوت و آیت‌الله بروجردی در دارالتقریب بوجود آمده بود قدری فضا بسته شده بود اما آنطور هم نبود که به بدنه روحانیون منتقل شود به هر حال از همان زمان ارتباط من با آقای بهشتی بیشتر شد. بنده از اصفهان به تهران می‌آمدم و از ایشان در رابطه با برنامه‌های کانون نظرخواهی می‌کردم و ایشان هم طبق روشی که داشتند اول می‌گفتند خودتان چه به ذهنتان می‌رسد؟ که شیوه مرسوم شهید بهشتی در همه چیز بود و ما هم نظر خود را بیان می‌کردیم که اگر مطلوب بود می‌گفتند همین‌طور عمل کنید یا اگر ضعف‌هایی داشت که ممکن بود موجب شکست و تضعیف روحیه شود نکاتی را گوشزد می‌کردند. بعد هم که از سال ۵۰ به بعد خدمت سربازی که در ابتدا به خرم‌آباد رفتم رابطه‌ها قطع شد به طوری که برای برقراری تماس با اصفهان اپراتوار اول با دورود ارتباط برقرار می‌کرد و از آنجا با اصفهان تماس تلفنی داشتیم.

*** پس شما هم از آن دسته طلبه‌هایی بودید که به اجبار به خدمت سربازی رفتید؟**

نه خیر، بنده که سال ۴۹ طلبه شدم، طلبه‌ها را به سربازی برده بودند و به همین دلیل من مشکل استاد داشتم. چون آنهایی که معافی‌شان با خودشان بود مثلا یک دست و یک چشم داشتند مانده بودند و بقیه را به سربازی برده بودند بعد هم اولین استادی که داشتم که حاج آقا باقرامامی بود، چون در شناسنامه ایشان سن‌شان را از ۱۱ سالگی نوشته بودند او را آزاد کردند و من یک ا ستاد خوب پیدا کردم. اما زمانی که به دانشگاه رفتم قانونی را وضع کردند تا بتوانند دانشجویان را تحت کنترل ساواک قرار دهند و لذا آموزش حین تحصیل را در دانشگاه‌ها برقرار کردند که هفته‌ای ۴ ساعت به کلاس می‌رفتیم و قرار شد با اردوی تابستانه ۶ ماهه، دو سال سربازی محسوب شود. من ثبت‌نام کردم و قبل از من هم آقایان خاتمی، احمدی و اژه‌ای که هر سه طلبه بودند ولی دو تا از آنها از لباس روحانیت خارج شدند و فقط آقای خاتمی ماند، ثبت‌نام نکرده بودند ولی از سال ۴۴ این دوره آموزش رایج شده بود. مرا هم البته به سختی پذیرفتند چون که سه چهار ماه با تهران مذاکره کردم. اولین بار بود که یک طلبه خود حاضر شده بود به سربازی برود. نهایتا در اسفند سال ۴۶ گفتند شما می‌توانید قطعا در کلاس‌ها شرکت کنید. زمانی که خود را معرفی کردم «سپاه دین» تازه تشکیل شده بود، تیمسار نشاط که نفر دوم مرکز صفر یک فرح آباد بود به من گفت تو باید به سپاه دین ملحق شوی. من گفتم رشته تحصیلی من روانشناسی است پس بهتر است که به سپاه بهداشت بروم و شما یک آدم دین‌دار را پیدا کنید تا به سپاه دین برود من که آدم دین‌داری نیستم. از گفته من عصبانی شد و دستور داد که ریش مرا که با عبا و عمامه رفته بودم بزنند و این شروع سربازی من بود و مرا به تیپ خرم آباد فرستادند که به دلیل سختی شرایط و قطع ارتباطات تلاش کردم و به تهران منتقل شدم.

*** در روزهایی که به ایشان تهمت کاخ‌نشینی زده می‌شد، مسواکشان را جلوی من گرفتند و گفتند آقا جواد این مسواک چقدر می‌ارزد. من گفتم کسی مسواک مصرف شده نمی‌خرد. ایشان گفتند: دنیا برای من به اندازه همین مسواک مصرف شده ارزش ندارد**

*** آیا شهید بهشتی در ورود شما به عرصه علم ودانش نقش موثری داشتند؟**

– خیر. چون اصلا آقای بهشتی در کنار بنده نبودند. وقتی شهید بهشتی را دیدم اول دبیرستان بودم و ۵ سال هم ایشان در آلمان بودند و هیچ ارتباط مکاتبه‌ای و رفت و آمدی نداشتیم. دیدار بعدی ما در سال ۴۹ اتفاق افتاد که سال سوم دانشگاه بودم و بنده خودم تصمیم گرفتم که بعد از دوره سیکل، طلبه شوم و آن تصمیم هم بسیار سخت بود،چون برای اولین بار معافیت تحصیلی طلاب را لغو کرده بودند و با هجوم به مدارس همه طلاب را به سربازی بردند. اما در بردن طلاب به سربازی نکته‌ای وجود داشت که برای من بسیار جالب بود. وقتی که به آیت‌الله گلپایگانی خبر رسیده بود که طلاب را به سربازی برده‌اند گریه کردند و حکومت وقت را نفرین کردند، اما امام (ره) به طلاب گفته بودند که شما آموزش‌های لازم را ببینید ما با شما کار داریم که این دو نگرش برای من بسیار جالب بود کمااینکه عده بسیار زیادی نگرش اول را می‌پسندیدند.

*** شهید بهشتی نیز نگرش‌ها و ویژگی‌های خاصی داشتند که ایشان را از یک انسان معمولی متمایز می‌کرد به نظر شما مهمترین ویژگی خاص ایشان چه بود؟**

– شهید بهشتی یک سری خصوصیات معقول دارند که به چشم نمی‌آیند. یک ویژگی خاص، عرفان شهید بهشتی بود. آقای بهشتی به معنای واقعی یک عارف بود. پدر بنده نقل می‌کردند که آقای بهشتی برای مراسمی به اصفهان آمده بودند که بعد از اذان ایشان به نماز ایستادند و متوجه شدند که شهید بهشتی وقت نماز هیچ جای دیگری حواسشان نیست. خود آقای مسیح مهاجری که به همراه آقای انصاری و دو اخوی بنده از شاگردان خصوصی شهید بهشتی بودند برای من تعریف کردند که معمولا اول وقت نماز می‌خواندیم. وقتی خانم بنده سفره را پهن کردند، آقای بهشتی به نماز ایستادند وقتی نماز ظهر را تمام کردند چون دیدند سفره غذا انداخته شده تصمیم گرفتند نماز عصر را بعد از صرف ناهار اقامه کنند. آقای مهاجری می‌گوید من گفتم شاید فراموش کنیم نماز عصر را بخوانیم لذا نماز عصر را هم بخوانیم بعد ناهار را صرف کنیم. در آن موقع آقای بهشتی نگاهی انداختند و گفتند مگر می‌شود کسی نمازش را فراموش کند؟ در حالی که این ممکن است برای خیلی‌ها اتفاق افتد.

حتی یکی از دوستان تعریف می‌کرد که در سفری که آقای بهشتی قبل از انقلاب به وین داشتند و در آن جلسه افرادی با عقاید و افکار مختلف مانند،کنفدراسیونی‌ها، مارکسیست‌ها، جبهه ملی‌ها و... حضور داشتند، موقع اذان از حاضرین در جلسه وقت خواست تا نماز خود را اقامه کند.

خاطره دیگری که به یاد دارم این است که در ماه مبارک رمضان در منزل افراد فامیل دور هم احیا می‌گرفتیم. لذا یکی از ویژگی‌های شهید بهشتی که خیلی از مراجع نیز بیان می‌کنند، عرفان و خداشناسی شهید بهشتی بود. نکته دیگری که در آن زمان مغفول بود مرجعیت علمی ایشان بود به طوری که اگر ایشان در حال حاضر زنده بودند قطعا سرآمد تمام فقها بودند که حتی بنده به نقل قول شنیدم که امام(ره) گفته بودند که فهم فقهی بهشتی از فلان مرجع برجسته در قم بیشتر است. تقریبا با این مضمون.

ویژگی دیگری که همگان بر آن اذعان داشتند انضباط ایشان در همه ابعاد زندگی بود. یعنی هیچ کاری و حرفی را بی‌پروا و خلاف قاعده انجام نمی‌دادند و یا نمی‌گفتند. و خلاف آنچه که ما ۳۰ سال است درباره آمارها و... با مشکل مواجه هستیم. علاوه بر آن هر کاری را هم که بدون نتیجه رها می‌شد، هوا و هوس می‌دانستند.

به یاد دارم که در ماه رمضان سال ۵۶ در یک جلسه‌ای که دکتر سامی، بازرگان،سحابی و... حضور داشتند. دکتر سامی به آقای بهشتی گفتند که شما در مقابل کتاب «۲۳ سال دشتی» چه کرده‌اید؟ چرا چیزی نمی‌نویسید؟ جوابی به این حرف بدهید. آقای بهشتی جوابی دادند که باعث تعجب من شد. شهید بهشتی گفتند ما به همراه دوستان یک کار پژوهشی را در مورد منابع اسلامی شروع کرده‌ایم که ممکن است چند سال دیگر تکمیل شود و بعد می‌توانیم یک بررسی دقیقی انجام دهیم و جواب آقای دشتی را بدهیم. این کار تحقیقی را آقایان موسوی اردبیلی،مهدوی کنی و... هر کدام فیش‌برداری می‌کردند و کدگذاری می‌کردند که بعد از رحلت امام تمام این فیش‌ها را آقای اردبیلی به قم بردند و دیگر خبری از آنها ندارم. این جوابی بود که آقای بهشتی به دکتر سامی دادند چون می‌خواستند جواب ناپخته نداده باشند.

*** شما در صحبت‌هایتان به جلساتی که شهید بهشتی با گروه‌ها و اقشار مختلف داشتند اشاره کردید، این موضوع از کدام ویژگی شخصیتی شهید بهشتی نشات می‌گرفت؟**

– قدرت ارتباطی افرادی مثل مطهری، بهشتی، با هنر و.. با هم عصران خود بسیار درخور توجه بود، آقای بهشتی استاد ایجادکننده ارتباط بود. زمانی که در مدرسه دین و دانش تدریس می‌کردند، اولا یک درسی را داشتند که جاذبه داشت، ایشان زبان انگلیسی تدریس می‌کردند. در حالی که معمول این بود که روحانیون دروسی مثل دینی، ادبیات و... تدریس می‌کردند. از طرفی تلاش داشتند که روحانیون جوان خوش‌فکر آن روز را با آموزه‌های جدید مثل ریاضی، فیزیک،زبان و... آشنا کنند. شما در فهرست عصرانه مدرسه دین و دانش افرادی مانند آیت‌الله مکارم،آیت‌الله خامنه‌ای و اخویشان، آقای حجتی کرمانی و... را مشاهده می‌کنید که عصرها علوم و آموزش‌های جدید را درس می‌دادند.

*** بی‌اخلاقی‌های سیاسی و عدم پایبندی به ارزش‌ها در زمان شهید بهشتی هم وجود داشت و جو جامعه و دروغ و حقه‌بازی به قدری علیه آقای بهشتی زیاد بود که حتی محافظان آقای بهشتی جرات نمی‌کردند روزنامه جمهوری اسلامی را مطالعه کنند**

یکی از مشکلاتی که در آن موقع وجود داشت این بود که اصلا دیالوگی میان روحانیون و افراد تحصیل کرده وجود نداشت. لذا پایه‌های ارتباط حوزه و دانشگاه و حوزه و مدرسه در مدرسه دین و دانش پی‌ریزی شد. باید این نکته را توجه کرد فراگیری این آموزش‌های جدید که حتی در آن موقع جزوات و کتب آموزش اخلاق و تفسیر قرآن به سختی پیدا می‌شد، مشکل بود. یکی از موفقیت‌های شهید بهشتی این بود که به هر شخصیتی یا هر جستجوگری چه دوست و چه دشمن اجازه اظهارنظر می‌دادند. و چون این کار در جمع اتفاق می‌افتاد اثرگذاری عمومی داشت یعنی فرد احساس می‌کرد که در جلسات آقای بهشتی چیزی یاد می‌گیرد و مهمتر از همه این‌ها، شیوه تعامل بود که معمولا مرسوم بود وقتی فردی از شهید بهشتی سوالی می‌کرد، او در ابتدا می‌پرسید چه چیزی به ذهن خودتان می‌رسد؟ در آن جلسات همگان در مورد موضوع خاص صحبت می‌کردند و اگر نظر همه یکسان بود ایشان هم می‌گفتند نظر من هم همین است و اگر ناقص بود تکمیلی را می‌گفتند و در نهایت اگر مواردی هم خطا یا سوءگیری بود که معمولا از طرف گروه‌های چریکی یا سوسیالیست مطرح می‌شد موارد انحراف را می‌گفتند و ابایی هم نداشتند.

*** انضباط آقای بهشتی در همه ابعاد زندگی ایشان جاری بود. هیچ کاری را بی‌پروا و خلاف قاعده انجام نمی‌دادند و هیچ حرفی را خلاف قاعده نمی‌زدند برخلاف آنچه که ما ۳۰ سال است درباره آمارها و... با مشکل مواجه هستیم**

در یکی از این جلسات یکی از اعضای مجاهدین از آقای بهشتی پرسید شما چه مشکلی با این گروه دارید؟ آقای بهشتی فرمودند: سازمان شما دو تا اشکال دارد. یکی اینکه زیرساخت‌های ایدئولوژیکی شما اشتباه است دوم اینکه شما دروغ می‌گویید. و بعد ادامه دادند که هفته قبل هم این موضوع را به آقای رجوی منتقل کردم. هفته بعد همان شخص در جلسه حاضر شد و گفت ما با برادر مسعود صحبت کردیم و گفت من هیچ ملاقاتی با آقای بهشتی نداشتم. آقای بهشتی جواب دادند: خیلی خوب قسمت دروغش که اثبات شد، پس درباره زیرساخت‌های ایدئولوژیکی بحث کنیم!

یکی از مشکلاتی که جامعه در آن زمان داشت این بود که در جامعه تمیزی، ظرافت و زیبایی نگری و... با لوکس بودن اشتباه گرفته می‌شد. به عنوان مثال موکت در آن زمان طاغوتی محسوب می‌شد در صورتیکه فرش دست‌بافت را به عنوان کالای سنتی به حساب می‌آوردند. با این همه آقای بهشتی برخلاف عرف جامعه خیلی به این ظرایف توجه داشتند. یک شب بعد از پیروزی انقلاب آقای بهشتی که معمولا دیروقت به خانه برمی‌گشتند بعد از صرف شام، طبق عادت ۱۰ دقیقه مسواک کردند و در این زمان که فرصت طرح سئوال داشتم به آقای بهشتی گفتم حال که قیمت زمین‌های کوچه حاج قاضی و قلهک یکی شده است لذا این خانه را بفروشید و یک منزل مسکونی دیگر وسط شهر خریداری کنید؟ حیف است که منافقین علیه شما شعار می‌دهند و می‌گویند شما در کاخ زندگی می‌کنید. آقای بهشتی بعد از اتمام عمل مسواک زدن، مسواک را جلوی من گرفتند و گفتند: این مسواک چقدر می‌ارزد؟ گفتم چه کسی مسواک مصرف شده را می‌خرد؟ گفت: دنیا برای من به اندازه همین مسواک مصرف شده ارزش ندارد و ادامه دادند: اگر ما حلال و حرامی را رعایت می‌کنیم باید همانطور که هستیم مردم ما را بپذیرند و نه آنطوری که مردم دلشان می‌خواهد من اگر کار خلافی می‌کنم که نباید انجام دهم و اگر هم خلافی انجام نمی‌دهم باید همین طوری که هستم مردم من را بپذیرند و لذا این حرف شما گرچه از سر دلسوزی است اما کمکی به رهبران انقلاب نمی‌کند که مطابق میل مردم زندگی کنند. باید به آنچه اسلام گفته است عمل کنند و من چون هیچ‌گونه مشکلی در این گونه مدل که زندگی می‌کنم ندارم، لذا هر حرکتی را خلاف این می‌دانم.

زمانی که من در خارج از ایران بودم به آقای بهشتی فشار آوردند تا در منزلی که آیت‌الله طالقانی سکونت داشتند اقامت کنند که در وسط شهر قرار داشت به طوریکه صبح هفتم تیر تقریبا تمام وسایل را به این خانه منتقل کرده بودند. از آنجایی که آقای بهشتی میل نداشت به این کار، همان شب شهید شد. لذا شهید بهشتی در مسیر زندگی خود از هر گونه تظاهر به دور بودند، همیشه خدا را مدنظر داشتند. هیچ حرفی را بدون اینکه از ابتدا تا انتها بررسی کرده باشند رد نمی‌کردند. وقتی آقای بهشتی سال ۵۷ به وین آمدند، گروه ابوشریف از امام موسی صدر جدا شده بودند و خیلی علیه چمران و امام موسی صدر تبلیغ می‌کردند و جزوه‌ها را برای ما می‌فرستادند. آقای بهشتی از من پرسیدند نظر شما در مورد امام موسی صدر چیست؟ گفتم که در این جزوه‌ها نوشته شده است که امام موسی صدر گفته‌اند من با دولت ایران همکاری می‌کنم و این خیلی غم‌انگیز است. به من گفتند شما همه این بیانیه‌ها و جزوات را برای من بیاورید. صبح که دوباره آمدم دیدم چشم آقای بهشتی سرخ شده است. گفتند خیلی ناجوانمردانه است. ادامه دادند که تمام متن سخنرانی امام موسی صدر را با ترجمه فارسی آن تطبیق داده‌ام و یک جمله را که گفته‌اند ارتباط من با ملت ایران است به عمد با دولت ایران ترجمه کرده‌اند. پس می‌بینید که شهید بهشتی در همان ابتدا به من خرده نگرفتند و مرا سرزنش نکردند که تو چرا این حرفها را می‌زنی، ایشان دوست من است و از دوست خود دفاع کنند.

*** یکی از مشکلات جامعه ما در حال حاضر سقوط اخلاق سیاسی است. با توجه به ویژگی شخصیتی شهید بهشتی چگونه می‌توان روحیه تعامل سیاسی را به گروه‌های مختلف سیاسی تعمیم داد؟**

– این بی‌اخلاقی‌ها و عدم پایبندی بر ارزش‌ها در زمان شهید بهشتی هم وجود داشت. حتی بعضی از محافظان آقای بهشتی جرات نمی‌کردند که روزنامه جمهوری اسلامی را مطالعه کنند. یعنی شما خود توجه کنید که چقدر جو جامعه علیه شهید بهشتی بود و دروغ وحقه‌بازی وجود داشت. اما آقای بهشتی به این جو با عقل، منطق و خداباوری پاسخ می‌دادندکه حتی با شهادت آقای بهشتی باز هم این جو حاکم بود و شکسته نشد. وقتی که به مزار شهید بهشتی می‌رفتیم آن وقت متوجه می‌شدیم که چرا افرادی برای حلالیت می‌آمدند. این‌ها آدم‌های کینه‌توزی نبودند اما این جو فاسد و مسموم آن‌ها را دربرگرفته بود. لذا این موضوعی که شما فرمودید موضوع تازه‌ای نیست و بعد از شهادت شهید بهشتی فقط ابرها کنار رفت، ولی دوباره شروع شد. یعنی در خود حزب جمهوری اسلامی دوباره طناب‌کشی‌ها شروع شد. و حتی نامه‌ای را هم که ما به مقام معظم رهبری به عنوان دبیرکل وقت حزب نوشتیم به عنوان یک افشاگری سیاسی تلقی کردند و جوسازی نمودند. من نسخه دستی آن را به آقای هاشمی دادم و گفتم اگر متن نامه از رادیوی بی‌بی سی خوانده شود معلوم می‌شود از دفتر شما جاسوسی شده است چون همه با هم، هم‌قسم شده بودیم که تا وقتی که توافق نکنیم این چند صفحه جایی منتشر نشود. مقام معظم رهبری هم گفتند من جواب دندان‌شکنی به این نامه خواهم داد به خصوص اینکه فرمودند کپی این نامه را برای من فرستاده‌اند! من به آیت‌الله خامنه‌ای گفتم این نامه را بنده تایپ کرده‌ام و از بس که غلط داشت با لاک غلط‌گیر اشتباهات را لاک گرفته بودم چون حاضر نبودم که نامه را به یک تایپیست بدهم و چون بنده به کار تایپ آشنا بودم خود آن نامه را تایپ کردم. و تنها نامه‌ای که سال‌ها منتشر نشد همین نامه بود.

*** در زمان کنونی اگر کسی بخواهد از شیوه آقای بهشتی پیروی کند، از تهمت در امان نیست. البته الان جو بدتر از زمان شهید بهشتی نیست، اما جو بی‌اعتمادی به دلیل وجود فسادهای مالی مردم را به این باور رسانده که نظام به خیلی از قاعده‌ها و قانون پایبندی ندارد**

*** موضوع آن نامه چه بود؟**

– اعتراض به روند فعالیت‌های داخل حزب جمهوری اسلامی بود. به دبیرکل حزب به عنوان ۵ نفر از اعضاء شورای مرکزی نوشته بودیم که این روند براساس مرام حزب که حزب را یک معبد و محل عبادت می‌داند نیست. البته هیچ کس هم جواب ما را نداد و شاید هم در بحث‌هایی که در شورای مرکزی شدجواب داده شد. دو جریان سیاسی آنوقت به دنبال این بودند که چه چیزی در نامه نوشته شده است؟ آقای خاتمی از من سئوال کرد که شنیده‌ام شما نامه‌ای به آقای خامنه‌ای نوشته‌اید مضمون نامه چیست؟ آقای عسگراولادی در شورای مرکزی گفتند: شنیده‌ایم آنها وقاحت را به جایی رسانده‌اند که خواستار اخراج ربانی املشی از حزب شده‌اند که من خندیدم و گفتم: شنیده‌ام یعنی چه؟ شما از آقای خامنه‌ای سوال کنید که آیا ما چنین ذهنیت خرابی داریم؟ یا اینکه بخواهیم پاک‌سازی و تصفیه کنیم. لذا ما هم از همان شیوه آقای بهشتی استفاده کردیم که بازی سیاسی نکنیم. حتی آن موقع که آقای خاتمی از من درباره نامه سوال کرد به آقای سرحدی‌زاده گفتم شما اطلاعاتی درباره این نامه به آقای خاتمی داده‌اید؟ او گفت: به جان فرزندانم نه!

لذا در زمان کنونی هم اگر کسی بخواهد از شیوه آقای بهشتی پیروی کند، از تهمت در امان نیست. البته من این را می‌خواهم با صراحت بگویم که الان جو بدتر از آن زمان نیست. جو بی‌اعتمادی به دلیل وجود فسادهای مالی، اقتصادی و رانت‌خواری و... مردم را به این باور رسانیده است که نظام به خیلی از قاعده‌ها و قانون پایبندی ندارد. لذا همان تهمت‌هایی که نسبت به حضرت علی(ع) در زمان معاویه وجود داشت به افراد پایبند به اصول نیز وجود خواهدداشت. ظاهرا می‌گویند که وضع خیلی بدتر شده است اما اگر به زمان قبل از شهادت شهید بهشتی برگردیم می‌بینیم که اینطور نیست. در ۱۴ اسفند چه چیزی برای یک بسیجی ومدافع انقلاب باقی مانده بود؟ اوج وارونگی ارزش‌ها بود. لذا کسی از این وضع یاس به دل خود راه ندهد. اما گله‌مندی که وجود دارد از این بابت است که چرا از آن چیزی که می‌گفتیم فاصله گرفته‌ایم؟

*** قدرت ارتباطی افرادی مثل مطهری، بهشتی، باهنر و... با هم عصران خود بسیار در خور توجه بود. آقای بهشتی استاد ایجادکننده ارتباط بود. در مدرسه دین و دانش افرادی مانند آیت‌الله مکارم، آیت‌الله خامنه‌ای و اخوی ایشان، آقای حجتی کرمانی و... علوم و آموزش‌های جدید را درس می‌دادند**

خاطرم هست، سال ۵۶ با آقای بهشتی در مشهد بودیم و ایشان بچه‌های حقانی را هم به مشهد می‌آوردند تا دوره ببینند. آن سال بعد از چهلم مرحوم شریعتی بود و به اتفاق خانواده، خانه‌ای را گرفته بودیم و در آنجا بودیم. چند روز بعد از مراسم چهلم آقای شریعتی شهید باهنر به منزل ما در مشهد آمدند، گفتند آقای بهشتی هستند؟ گفتم بله. شهید باهنر وقتی آقای بهشتی را دیدند گفتند: دوستان به من گفته‌اند که شما در مشهد هستید و من هم آمده‌ام تا همراه شما به جلسه دوستانه برگردیم.آقای بهشتی تقویم خود را درآوردند و گفتند: فردا ساعت ۸ خوب است؟ من به آقای بهشتی گفتم مگر الان چه برنامه‌ای دارید؟ گفت: قول داده‌ام خانم و بچه‌ها را به پارک ببرم. آقای باهنر با شنیدن این جمله از عصبانیت رنگ صورتشان قرمز شد. شهید باهنر گفت: ما دوستان کنار هم جمع شده‌ایم و شما خانم و بچه‌ها را می‌خواهید به پارک ببرید؟ شهید بهشتی گفت: همین که گفتم. شهید باهنر گفت: آقای اژه‌ای (یعنی من) خانواده را ببرند. شهید بهشتی گفت: من قول داده‌ام که خودم آنها را به پارک ببرم. فردای آن روز که به جلسه رفتند شهید باهنر و آیت‌الله مهدوی کنی به آقای بهشتی گفتند ما دوستان بعد از آزادی از زندان دور هم جمع شده‌ایم و حال شما خانواده خود را به پارک می‌برید؟ آقای بهشتی فرمودند: دوستان،مگر قرار نیست که ما می‌خواهیم یک انقلاب کنیم؟ در این انقلاب وعده‌هایی به مردم می‌دهیم. اگر نتوانیم به وعده‌ای که به همسر و بچه‌هایمان می‌دهیم عمل کنیم، آنوقت چطور می‌خواهید به وعده‌های فراگیر ملی عمل کنیم؟ من این را از اصول اساسی انقلاب می‌دانم که حتی اگر به کودکمان هم قولی را دادیم در هیچ شرایطی آن قول را زیرپایمان نگذاریم. البته وقتی که قول می‌دهیم ابتدا فکر کنیم این قول عملی و مناسب هست یا خیر؟ بنابراین آقای بهشتی با این نگاه زندگی می‌کردند و اگر این نگاه را داشته باشیم بدون تهمت نخواهد بود.

آقای بهشتی فرمایشی داشتند که کسانی که می‌خواهند کل کویر را کویرزدایی کنند نمی‌توانند، هرکسی اگر محیط اطراف خود را بوته‌کاری کرد و مانع ورود شن‌ها به خانه ذهن خود شد می‌تواند بگوید کاری کرده است. یکی از مشکلاتی که در زمان حال وجود دارد این است که چون حالا وضع بسیار خراب است ما هم به جمع مستان بپیوندیم. در صورتیکه شهید بهشتی و حتی خود امام(ره) نیز چنین اعتقادی نداشتند. یکی از فرمایشات امام به شورای نگهبان این است که اگر همه ملت ایران مخالف اجرای یک حکم الهی شوند شما نظرتان برنگردد. یعنی نباید قوانین الهی را به خاطر جو اجتماعی زیرپا بگذاریم. لذا افرادی که می‌خواهند با این رویکرد یعنی «طریق الوسطی هی الجاده» عمل کنند با سختی مواجه می‌شوند. خیلی از افرادی که مدام دم از علی(ع) می‌زنند، ذره‌ای به ایشان باور ندارند. نمونه آن همکاری سیاسی حضرت علی با خلیفه دوم. که هردوی آنها در خیلی از موضوعات با هم بحث می‌کردند و هم فکری می‌کردند. نمونه دیگر این تعامل فرستادن امام حسن(ع) برای دفاع از خلیفه در جنگ با اینها است. کدام یک از ما چنین تعاملاتی داریم؟ در زمان امام(ره) نیز فردی وجوهات شرعیه خود را به مرجع دیگری داده بود و آن شخص به نماینده امام مراجعه کرده بود، نماینده امام به او گفته بود کار اشتباهی کرده‌ای و پول خود را بیهوده خرج کرده‌ای؟ زمانی که این حرف‌ها به گوش امام رسید، امام آن نماینده را عوض کردند. لذاست که تمامی این شیوه‌های تعامل در مقابل چشم‌های ماست. و بنده به زعم خود تاریخ فشرده ۱۴ قرن اسلام را در این سال‌های بعد از انقلاب تجربه کرده‌ام. نمونه آن همین جنایات گروه داعش که باور واقعه کربلا را برای ما آسان‌تر می‌کند.

*** شهید بهشتی در جلسه‌ای دوستانه خطاب به شهید باهنر و آیت‌الله مهدوی کنی گفتند: ما می‌خواهیم انقلاب کنیم و در این انقلاب وعده‌هایی به مردم می‌دهیم. اگر نتوانیم به وعده‌ای که به همسر و فرزندانمان می‌دهیم عمل کنیم، چطور می‌خواهیم به وعده‌های فراگیر ملی عمل کنیم؟**

شهید بهشتی فقیه، مدیر، عارف و یک آدم معتقد به آنچه که می‌گفت بود. و واقعا شایسته حرف امام که بهشتی را یک امت می‌خواندند بود. ایشان فردی تکرارناپذیرند. قرن‌ها باید بگذرد، فضاهایی باید بوجود آید تا فردی گداخته شود، تمام ذرات زاید دفع شود و خالصانه به درگاه خدا فعالیت کنند و هیچ ترسی از شایعات و موضع‌گیری‌ها نداشته باشند. خیلی از افراد ظاهرسازی می‌کنند اما آقای بهشتی از معدود روحانیونی بود که رادیو داشتند و ما هم در خانه در آن زمان تلویزیون داشتیم اما کاملا برنامه‌ریزی شده استفاده می‌کردیم. لذا به خاطر همین ویژگی‌ها هرکسی که به آقای بهشتی نزدیکتر می‌شد بیشتر جذب او می‌شد و افسوس بنده از این جهت است که افراد نزدیک به او روح بلند و باور ارزش او را درک نکردند.
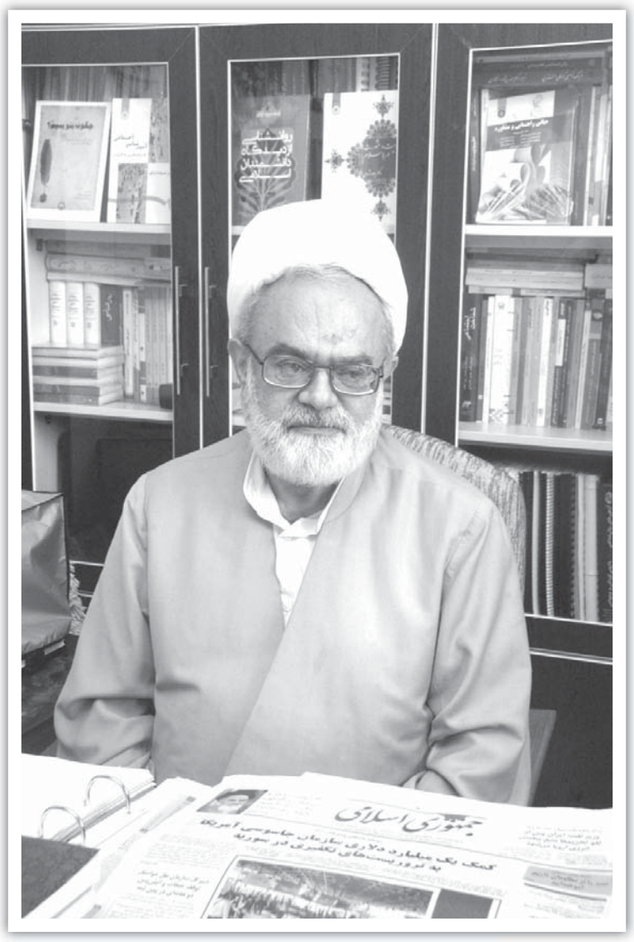
در جلسه‌ای که علما و روحانیون در اصفهان داشتند، سیدی که اخیرا هم فوت کرده است خطاب به شهید بهشتی گفت: «بهشتی در صحرای قیامت می‌بینم که به خاطر کارهایی که کردی غل و زنجیر به گردنت انداخته‌اند.» اشک از چشمان آقای بهشتی جاری شد و آن سید می‌گفت: «من تنها کسی هستم که اشک بهشتی را درآوردم.» در صورتیکه آقای بهشتی در این فکر بودند که اگر کاری را برای رضای خدا انجام ندهم شایسته همین غل و زنجیر هستم.